



نسبت دین و هنر

حجه الاسلام والمسلمین علی اکبر صادقی رشاد

کمال انسان می‌شود و بخش دیگر دین نیز عبارت از مجموعه آموزه‌ها و ضوابط بایسته و شایسته‌ای است که التزام رفتاری به آنها سعادت دنیا و عقبای بشر را تضمین می‌نماید. بدیهی است که این مجموعه گزاره‌ها و آموزه‌ها ساختارمند و سازگار نیز هستند.

تدین عبارت است از: اعتقاد و التزام به آن تفسیر از تکوین و سعی بر همگونی با حقیقت هستی. مجموعه مقررات و احکام و ارزش‌ها نیز بر آن تفسیر از هستی یعنی حقیقت به مراتب وجود و تعریف روشنی از انسان مبتنی است، این تعریف دین و تدین. اما تعریف هنر؛ هنر نیز از جمله مقوله‌هایی است که برای آن تعاریف فراوانی مطرح شده است. شاید تعریف من از هنر با دیگر تعاریف منافات و مناقضت داشته باشد. به هر حال تعریفی است که با تدبیر و تأمل در ذهنم تنظیم کرده‌ام و قابل نقض و ابرام نیز هست. به اعتقاد من اثر هنری نسخه دوم خلقت است. هنر عبارت است از: پدیدآوری، بازآفرینی یا باز نمایاندن هر عین یا معنی به نحو کمال مطلوب آن. هنر پدیدار کردن، نمایش یا خلق و ابداع است؛ گاهی نه آفرینش ابتدایی بلکه نوعی بازآفرینی است و گاهی بازنمایاندن وجه حقیقی یک حقیقت، در مجموع، هنر عبارت است از: خلق، نوعی ابداع و آفرینش.

دین و هنر چه نسبتی با هم دارند؟ چه همگونی‌ها و ناهمگونی‌هایی میان آن دو وجود دارد و تعاملشان با هم چگونه است؟

در این خصوص به نظر می‌رسد باید نخست دین و هنر را تعریف کنیم تا نسبت میان آن دو قابل بحث شود. امروزه به خصوص برای دین، تعاریف فراوانی مطرح شده است از آن جا که امروزه دین و مباحث فلسفه دین و کلام وسعت ویژه‌ای یافته پیرامون تعریف دین، آراء و نظریه‌های فراوانی مطرح شده است. تعاریفی که مسلمانا بسیاری از آنها با هم قابل جمع نیستند و به طور قطع بعضی از آنها نیز با هم در تضاد و تناقضند لذا من تعریفی را مطرح می‌کنم که از موضع یک طلبه علم دین آن را قبول دارم.

دین عبارت است از: مجموعه «گزاره‌های ساختارمند هستی شناسانه» در باب جهان و انسان و یک سلسله «بایدها و نبایدها» و «شایدها و نشایدها»یی که از سوی هستی‌پرداز به وسیله انسان‌هایی ویژه برای تأمین کمال و سعادت بشر ابلاغ شده است.

بخشی از دین عبارت است از مجموعه‌ای از گزاره‌ها درباره حقایق تکوینی. دین، تفسیر تکوین با نگرشی خاص و الهی است که التزام قلبی به آن سبب

پس هنر از سنخ ابداع و خلقت است. هنرمند، خالق پدیدآورنده و بازآفرین است اما این آفرینش و هر آن چه موضوع این آفرینش و خلق است، حقیقتی است که کمال مطلوبی دارد. اگر آن آفریده در حد کمال مطلوب یا در راستا و در جهت کمال مطلوب بازآفرینی شده، هنرمندانه‌تر و کاری هنری‌تر است. در واقع آفریده هر چه به حقیقت خود نزدیک‌تر باشد، هنری‌تر است.

سر این که میان زیبایی و هنر زیبایی شناختی و هنرمندی به هم پیوند خورده است این است که هر چیز هر قدر به کمال خود نزدیک‌تر باشد، دلپذیرتر و زیباتر می‌نماید. به این سبب زیبایی چیزی جدا از کمال نیست. پس اگر چیزی آفریده شده، قریب و یا در جهت کمال مطلوب خود بود عین حقیقتش قریب به حقیقت هستی اوست. در اصل چون کامل یا قریب به کمال اوست، زیبا به نظر می‌آید. زیبایی چیزی جز کمال نیست. پس هنر عبارت است از: بازآفرینی یا بازنمایاندن هر شیء کماهی، قریب و یا عینا در حد کمال مطلوب آن شیء؛ البته هر شیء برحسب خودش. لازم است که ما درباره هنر یک تقسیم‌بندی داشته باشیم.

در اصول فقه بحثی مطرح است به عنوان «صحیحی و اعمی». برخی از اصولیون می‌گویند اصطلاحات عبادی فقط به مصداق صحیح آن اطلاق می‌شود؛ ما بعضی دیگر از اصولیون معتقدند که مثلاً به نماز، حتی اگر فاسد باشد باز هم می‌توان گفت صلاه. پس هم به نماز صحیح و هم به نماز فاسد صلاه می‌گویند.

یا مثلاً حج باطل هم حج است؛ چرا که حج شامل حج صحیح و غیرصحیح است. به دسته اول می‌گویند صحیحی و به دسته دوم می‌گویند اعمی. در اینجا ما نیز قصد داریم درباره هنر، برخوردی از این سنخ داشته باشیم. در تعریف هنر اعمی هنر را اطلاق می‌کنیم به هنر با تعریف پذیرفته شده و انواعی از هنر که دیگران بر آن صحنه گذاشته‌اند. چرا که ممکن است دیگران تعریف ما را از هنر قبول نداشته باشند.

برخی از افعال و آثار انسانی را که برخی آنها را هنر می‌نامند ما هنر نمی‌دانیم، ممکن است دیگران نیز هنر را در آن چیزی که ما معتقدیم منحصر ندانند، به هر حال با تسامح، دو نوع تقسیم‌بندی در هنر ارائه می‌دهیم. هنر را می‌توان از دو جهت تقسیم کرد یکی از حیث تکنیک: به هنر فطری و هنر صنعتی، و تقسیم دیگر از حیث جوهر و گوهر: به هنر قدسی، هنر دینی و هنر دنیوی.

از نظر تکنیک نیز هنر را به هنر فطری و هنر صنعتی تقسیم می‌کنیم. هنر فطری هنری است که از فطرت برخاسته و هم‌ساز با فطرت است و هنر صنعتی هنری است که به تصنع و ساختن پدید می‌آید. هنر فطری دل‌انگیز و روح‌انگیز است اما هنر صنعتی تنها ممکن است حس نواز باشد یعنی ارضاء کننده حواس انسان است. این تقسیم تنها از حیث قالب و شکل و عرض است. از نظر جوهر هنری نیز می‌توانیم هنر را به هنر قدسی، دینی و دنیوی تقسیم کنیم. هنر قدسی، هنر شهود و اشراق و قرب است. گوهر و جوهر هنر قدسی، عبارت است از: قرب الهی و ره یافتن به ورای ماده و دست یافتن به فراتر از بخش مادی هستی.

هنر قدسی، گره خوردن بخش مادی هستی به ملکوت است. هنر قریب شهود هستی از سرشیدایی است و هنر دینی هنری است که موضوع و

متعلق آن دینیات است و ممکن است قریب باشد یا نباشد؛ منظورم هنر دینی مصطلح و متعارف است. اینجاست که یک فیلمساز می‌تواند راجع به دین فیلم بسازد. اگر هنر این فیلمساز هنر دینی باشد اما قدسی نباشد از دین، راجع به دین و برای دین سخن می‌گوید، اما چون هنر او قریب و قدسی نیست تاثیرگذار هم نخواهد بود. در این حال می‌بینیم فرد فیلم می‌سازد یا شعر می‌سراید و از لحاظ تکنیک در حدی بسیار قوی است اما روح مخاطب متأثر نمی‌شود. عاطفه او اثر می‌پذیرد اما جانش هرگز. چرا که این هنر صرفاً دینی است یعنی موضوعش دین است اما قریب نیست و روح ندارد. یک هنر قریب و قدسی روح دارد؛ برای آن نمی‌توان تعریف و مشخصه‌ای بیان کرد اما وقتی دیده یا شنیده می‌شود در می‌یابید که قریب است. مرحوم «علامه شهید مطهری» در مورد «حافظ» تاملاتی دارد که مناسبانه خام و پرداخته نشده، منتشر شد. وی در آن جا



با جسارت تمام اشعار حافظ را طبقه‌بندی کرده است. برخی را شعر عادی خوانده، گروهی را شامل عشق مجازی دانسته که هیچ ارتباطی با عرفان ندارند و دسته‌ای از اشعار را نیز ملی نامیده، اما این طبقه‌بندی برحسب چیست؟ برحسب کلمات؟ - خیر. زیرا کلمات در همه طبقه‌ها به کار رفته‌اند. واژه عشق در همه آنها استفاده شده است. نوع اصطلاحات عشق مجازی و عشق حقیقی مشترک‌اند، در حد اشتراک

لفظی، ولی شما می‌فهمید که یک غزل عرفانی، شهودی و یا اشراقی است اما غزل دیگر مادی و مجازی است. هر نوعی از هنر اگر قدسی بود هر چند که از لحاظ تکنیک بسیار پایین باشد، روح را متأثر می‌کند. بعضی از فیلم‌هایی که اوایل انقلاب ساخته می‌شد، بسیار ابتدایی بود و بسیاری از فیلم‌سازانی که آن روزها فیلم‌های ابتدایی می‌ساختند، امروز بسیار چیره دست شده‌اند.

با دیدن دو فیلم از یک هنرمند در می‌یابید از آن فیلم بی‌تکنیک و ضعیف تا چه حد متأثر می‌شوید و از این فیلم هنری ممتاز و برجسته که بارها در جشنواره‌ها مطرح شده به چه اندازه! البته فیلم جدید، شما را شگفت‌زده می‌کند و جلب آن می‌شوید اما ایمان ایجاد نمی‌کند و جان در کالبد نمی‌دمد! شما را جلب می‌کند اما جذب نمی‌کند و بر نمی‌انگیزد. در حالی که همان فیلم ساده و ابتدایی هنوز هم برای همه اقشار جاذبه خاصی دارد. در مورد «عاشورا» و واقعه کربلا نیز شعرهای بسیاری سروده شده، اما به چه علت مجموعه دوازده بند «محتشم کاشانی» در بین همه اشعار و حتی اشعار خود او می‌درخشد؟ این شعر، روح خاصی دارد! قوی‌تر از دوازده بند محتشم اشعار بسیاری سروده‌اند اما هیچ یک از قوه تاثیرگذاری آن برخوردار نبوده است. «علی ای همای رحمت» مرحوم شه‌ریار از شعرهای متوسط اوست. اما چه گوهری در متن آن است که به این حد پذیرش یافته. گوهر آن قدسی بودن این شعر است. شعر قدسی، شعری است که جوهر الهی و منشا اشراقی دارد در حالی که هنر دینی صرف، هنری است که مثلاً

موضوعش دینی است و می‌تواند قربی نباشد، بنابراین تاثیرگذار هم نباشد. هنر دنیوی نیز آن است که تنها از مطلع و منشا شهوت برخاسته باشد. این هنر موجب التذاذ شهوانی است و فقط حس و غریزه را اشباع می‌کند. «آیت الله جوادی آملی» در بحث اسفار عبارت عمیقی می‌فرمود، ایشان فرمودند: «هر آن چیزی که خوشایند انسان بود اگر از ناحیه شرع حکم سلبی و تحریمی داشت، بدانیم که نوع حلال و مشروع نیز دارد.» هنر دنیوی نامشروع یا لغو است، اما عدل مشروع نیز دارد که دینی یا بالاتر از آن قدسی است، این بیان حقیقت عمیقی است قابل تأمل و تحقیق.

برخی از انواع هنر دینی صرف، ممکن است حتی نامشروع باشد. می‌شود قرآن را هنرمندانه تلاوت کرد به نحوی که مشروع نباشد و یا هنرمندانه تلاوت کرد اما به صورتی که قدسی و قربی باشد و وقتی آوای تلاوت از پنجره به کوچه می‌تابد، همه متوقف شوند، مانند تلاوت امام سجاد (ع). اکنون پس از تعریف دین، هنر و تقسیم فی‌الجمله هنر، بحث نسبت دین و هنر را مطرح می‌کنیم: میان دین و هنر مجموعه مناسبت‌ها و نسبت‌هایی هست که بسیار قابل بحث است. دین و هنر اشراقی و قربی (که هنر حقیقی و صحیح نیز همین است) خویشاوندی‌ها و همگونگی‌های بسیاری دارند. نخست این که هنر راستین و دین راستین هر دو منشا ماورایی و اشراقی دارند. هنر راستین آن است که با پل اشراقی به کانون وحی وصل باشد. دین نیز از همان کانون نشأت گرفته است. از این همگونی‌ها نیز نتیجه می‌گیریم که هنر، اگر هنر راستین باشد هرگز ممنوع و محرم نیست.

دوم این که دین و هنر، هر دو حقیقی هستند نه اعتباری. متأسفانه در سال‌های اخیر در ایران برخی ترهات و اباطیلی را به نام و درباره دین و هنر مطرح می‌کنند که موجب مخدوش شدن اذهان است و جای بحث بسیار دارد که جای آن در این جلسه نیست. نه دین نوعی فولکلوریک، اسطوره، سنت‌ها، دریافت‌ها، تجربه شخصی و... است و نه هنر اعتباری و خیالی. چنان که گفته شد دین به کانون وحی و آگاهی در هستی متصل است. هنر نیز عبارت است: بازآفرینی، پدیدآوری، باز نمایاندن و احیاناً در بعضی از انواع و مصادیق، بازگویی حقایق کماهی و قریب و یا حتی در حد کمال مطلوب آن شیء یا حقیقت که موضوع و متعلق هنر است. بنابراین خیال و عاطفه نیست. و چون دین تفسیر هستی و مجموعه‌ای از تشریعات و بایدها و نبایدها و تحسینات و شایدها و نشایدها است، واقعیت دارد. حقیقت این دو نیز متأثر از برداشت ما نیست. آن گونه که هستند، هستند.

سومین همگونگی نیز این است که: هنر راستین و دین هر دو از جنس نیازهای فطری و روحانی انسان و سازگار با فطرت انسانند. هنری که حس و طبیعت انسان را اشباع می‌کند هنر صنعتی و دنیوی است و هنری که روح و فطرت را سیراب می‌کند هنر فطری و قدسی است.

دین و هنر راستین نیازهای فطرت و روح را پاسخ می‌دهد و



به همین دلیل هر دو همزاد و هم زیست انسان‌اند.

همگونگی دیگر دین و هنر در این است که به اقتضای از جنس فطریات بودن آن دو، مخاطبشان نیز فطرت‌های نیالوده و دست نخورده است. هر دو به لسان فطرت سخن می‌گویند، هر آن که فطرتش مسخ شده باشد جذب دین و هنر نمی‌شود، آن که دین را نمی‌فهمد و آن که هنر را نمی‌چشد باید عیب را در خویش جست و جو کند که نقص در قابلیت قابل است!

هنر دنیوی، هنر دروغین است، شعر غیرقرببی شعر هوس است. ما در لسان دین درباره انواع مقوله‌های هنری، دو دسته قضاوت داریم. مثلا در مورد شعر، از سویی گفته می‌شود: «(من قال فینا بیتا فله بیت فی الجنة)»: هر کس در شان ما یک بیت شعر بسراید، خانه‌ای در بهشت می‌سازد. از سوی دیگر همین کسان می‌گویند: درون آدمی به چرک آکنده باشد، بهتر از آن که به شعر! در این جا با یک تعبیر نفرت‌انگیز از شعر مواجه می‌شویم. در خصوص هنر موسیقی، نمایش و انواع مقوله‌های هنری نیز به این گونه است. دلایل این دو گانگی در قضاوت، باز می‌گردد به همان دسته‌بندی هنر. شعر می‌تواند فطری و قدسی باشد و دوشادوش وحی به کانون حیات و هستی گره بخورد و از آن الهام بگیرد. که «(ان من الشعر لحکمه)»، «لقد ارسلنا و انزلنا معهم الکتاب و الحکمه»، اگر هنر قدسی بود از جنس فطرت است؛ جدای از دین نیست و هنری است که موجب قرب می‌شود و کار دین را می‌کند. اگر هنر قدسی نبود و دنیوی بود، دستمایه آن هوس است پس ابزار هوسبازان، مایه اشباع هوس و موجب گناه و معصیت خواهد بود.

بنابراین باید نخست هنر هنرمند شرع مدار متعهد، بازشناسی و هنر قدسی و هنر مشروع و هنر دین، از هنر محرم، هنر نامحرم و هنر هوس تفکیک شود. وظیفه هنرمند حقیقی، کشف هنر حقیقی فطری و هنر قدسی است. وظیفه او کشف آن چیزی است که پس از انقلاب، با وجود نوسانات و فراز و نشیب‌های زیاد، در عرصه‌های هنری به دست آورده‌ایم. در عرصه سینما، حرکت پدید آمد و پس از مدتی افول کرد؛ چون عناصری که می‌توانستند به آن جریان تبلور ببخشند، متأسفانه به هنر هوس پناه بردند. خوشبختانه در شعر، نقاشی، طراحی و... هنوز جریان زلال ادامه دارد، گرچه رضایت‌آمیز و لذت بخش نیست.

در سینما، تئاتر و نمایش، نوسان بسیار است. مجسمه‌سازی که حرام تلقی می‌شد، امروز به دید دیگری نگریسته می‌شود. برخی از مقوله‌های هنری،



خط خاصی را کشف کرده‌اند و همین خط موجب حرکت صحیح این مقوله‌ها شده. اگر چه تعداد مجسمه‌سازان، نقاشان و سینماگران قدسی و قربی کم است اما در هر حال، در این عرصه‌ها نشانه‌هایی به چشم می‌خورد. آن چه تا حال برشمردیم خویشاوندی‌ها و همگونگی‌های دین و هنر بود. دین و هنر نسبت‌ها و مناسبات دیگری نیز با هم دارند، مثلا دین و هنر با یکدیگر نسبت استخدام متقابل دارند. این دو هریک از زاویه‌ای و به نحوی، دیگری را استخدام می‌کنند. در طول تاریخ، دین، هنر را به مثابه محمل و ابزار نفوذ، استخدام کرده است. بخش چشمگیری از نفاذ دین در قلوب، از استخدام هنر توسط دین نشأت می‌گیرد. با ابزار هنر، دین در دل جای می‌گیرد. نمونه بارز این سخن، استخدام گسترده و سنتی موسیقی در مسیحیت مغرب زمین و استخدام ادب و خط برای دین در مشرق زمین است. گاه متوجه می‌شویم که با فرهنگ مسجد و زبان رسمی دین نمی‌توانیم با بسیاری از مخاطبان صحبت کنیم پس با ادبیات پیش می‌رویم، به خصوص در ایران زبان فارسی، همواره به مثابه ابزار برنده‌ای در خدمت دین بوده است. در ایران، از هزار سال پیش به این سو، دین در محمل هنر به قلوب مردم راه یافته است و به این سبب دیندار، وامدار هنر است.

روزگاری که دم از تشیع زدن و سخن گفتن از علویت و طرح ارزش‌های علوی، بسیار دشوار بود و نوعی جانبازی تلقی می‌شد، شاعر به زبان هنر نام علی و آل علی و ارزش‌های علوی را مطرح می‌کرد و به شیعه بودن خود مفتخر بود. البته استخدام هنر اختصاص به اسلام و ایران دارد، یهودیت و مسیحیت و دینواره‌ها بیش از اسلام هنر را به خدمت گرفته‌اند و متقابلا





اهل تفکر و فلسفه و فقه که باید احکام معرفتی و ایدئولوژیکی صادر کنند و چارچوب گذار باشند، کاری نکرده‌اند. بعضی از فقها می‌گویند: از من مساله برسید تا جواب بدهم. من در مورد هنر موسیقی و نمایش سخنی نمی‌گویم بلکه از من مسائل شرعی برسید تا حکمش را بگویم. یعنی اگر فقهی در مورد هنر حرفی نیز برای گفتن دارد، اظهار نظر نمی‌کند. چگونه ممکن است دینی در مورد جامعه حکم کند اما از هنر سخن نگوید و تکلیف هنر را روشن نکند. بعد از انقلاب جز سلسله بیاناتی از امام (ره) و مقام معظم رهبری بحث کاربردی و موضوع شناخته شده‌ای نداریم. مثلاً مقام معظم رهبری در مورد سینما و نمایش نظریات تخصصی و صائبی مطرح کرده‌اند که بسیار عمیق است.

از نسبت‌های دیگری که بین دین و هنر است می‌توان به نقش دین در انگیزش، رشد، پیدایی و کمال هنر اشاره کرد. با بررسی در تاریخ با نوعی از هنر در مسلک‌های دینواره‌ی بشر ساخته مواجه می‌شویم. مثل بودیسم و هندویسم و شاید این مسلک‌ها ریشه‌های اشرافی داشته باشند اما ریشه وحدانی آن‌ها ثابت نشده است.

سمع نوعی رقص توام با حرکات، آواها و آوازهای خاص است و نوعی از هنر به شمار می‌آید که در استخدام شراقیت قرار دارد. نمی‌گوییم در استخدام وحدانیت است. انواع نمایش همچون تعزیه، داستان، روایت و امثال آن، چون

ماندگارترین شاهکارهای هنری بشر در بستر دین خلق شده است.

هنر نیز دین را به استخدام خود در آورده است. ماندگاری، شیوع و محبوبیت هنر در طی قرون، مرهون مضامین دینی است. بسیاری از تابلوهای معروف دنیا به اعتبار دین و اخلاق ماندگار شده‌اند و در قلوب جای گرفته‌اند و در بین مردم معروف شده‌اند. هنر لاییک ماندگار نیست، چون نمی‌تواند با قنطرت مردم و همه نسل‌ها ارتباط برقرار کند. بنابراین پس زده و فراموش می‌شود. اما هنری که با مضمون دین آمیخته است و دین را به استخدام خود در آورده، وقتی یا قنطرت پیوند برقرار کرد، با باورهای عمیقی که مردم با آن زندگی می‌کنند، گره می‌خورد و ماندگار می‌شود. چرا که پنجاه درصد انسان‌های فعلی کره زمین پیروان ادیان ابراهیمی‌اند و باقی نیز به مسلک‌هایی شبه دینی معتقدند، بزرگترین مجموعه‌ها و کارهای عظیم هنری، در خود آمیزه‌ای از دین دارند. اگر دین نبود هنر شکوفا نمی‌شد و جاوید نمی‌ماند.

نسبت دیگر دین و هنر این است که دین حکم‌گزار و تصحیح‌کننده‌ی خط هنر است. دین به مثابه چارچوب عمل می‌کند و هنر موضوع حکم او قرار می‌گیرد. البته در ادیان مانند اسلام هم حکم‌الزامی هم حکم اخلاقی و احسانی به دین جهت می‌دهد که البته کفایت نمی‌کند و متأسفانه در حوزه احکام بازدارنده و وادارنده هنری اسلام کار نشده است، بسیاری از



می‌کنم هنرمند به دو آفت مبتلاست یکی از این آفات، آفت تصنف است. هریک از مقوله‌های اجتماعی که دچار تصنف شد، روی به زوال می‌رود. اگر یک مجاهد، مجاهد فی سبیل الله بماند، غوغا می‌کند، همان گونه که در هشت سال دفاع مقدس و یا صدر اسلام نیز محقق شد. اما وقتی جهاد به صنف و شغل بدل شد نظامی گری اتفاق می‌افتد، عالم دینی عالمی روحانی است و نقش پیامبری دارد و کار معصومانه از او سر می‌زند، عالم دینی اگر به صفت و صنف «روحانی» متصف و متصنف شد بی‌خاصیت می‌شود. اگر روشنفکری، مسوولیت روشنفکر بود، غوغا می‌کند و جامعه را متحول می‌سازد، اما اگر روشنفکری مشغولیت وی شد به یک صنف بدل شده و آفت جامعه می‌شود و اکنون این همان آفتی است که در ایران به آن مبتلا هستیم. به تعبیر دقیق و عالمانه مقام معظم رهبری، روشنفکری در ایران بیمار متولد شد. در هنر نیز همین گونه است تا وقتی که هنرمند به هنر می‌اندیشد و به آن همچو ابزاری می‌نگرد که وسیله انجام دادن رسالت اوست، می‌شکفتد و می‌شکوفاند اما اگر حرف و حرفه باشد، آفت می‌شود.

آفت دوم، خصلت‌های خاص هنرمندی است، من از آن به خوی صنفی تعبیر می‌کنم؛ خصلت‌های صنفی که تقوا و باور دینی هنرمند را تهدید می‌کند. در هنرمندان رداییلی چون خودستایی و خودبزرگ بینی و حسد ورزیدن، مبالغه، شهرت‌طلبی، غیبت و افتراء، استهزاء دیگران، تحقیر رقیبان، تملق و... بسیار شایع است. هنرمند به تزکیه - بیش از بسیاری از اقشار اجتماعی - محتاج است.

هم خود بکوشیم و هم به درگاه بی‌نیاز، نیاز بریم و دعا کنیم که از این دو آفت ایمان سوز معرفت برانداز هنر بی‌هنر ساز دور بمانیم.

به استخدام دین در آمده‌اند، مضمون دینی یافته‌اند. از این طریق، هنرمند با دمیدن روح قدسی در هنر، بین دین و هنر و ادبیات نوعی آمیختگی ایجاد کرده است. همین سبب رشد هنر شده است. متون دینی به ویژه قرآن، انواع هنر چون شعر، قصه، نمایشنامه، داستان‌های بلند، نثر مسجع و اشکال و قالب‌های گوناگون ادبی را به استخدام در آورده است. قرآن ۵۲ قصه را بیان کرده که نکات تکنیکی قصه و نمایش به دقت در آن‌ها رعایت شده است. بین این قصه‌ها، سوره یوسف، احسن القصص نامیده شده است. این سوره داستان حضرت یوسف را در بیست پرده با رعایت تمام نکات نمایشنامه‌نویسی مدرن امروز، بازگو کرده است.

در مورد ابعاد و زوایایی قرآن گفته‌اند: که قرآن به بوستان می‌ماند. هر کس می‌تواند از زاویه‌ای به آن وارد شده و بهره خاص خود را کسب کند. عکاس می‌تواند از مناظر این گلستان عکس بگیرد، عطرساز از عصاره گل‌های آن عطر بسازد، داروساز از برگ‌ها و گیاهان آن دارو بسازد و گیاه‌شناس مطالعه خود را بکند... و هر کس با هر دیدگاهی به اقیانوس قرآن وارد شود با دست‌های پرگهر بیرون می‌آید.

قرآن مملو از حرف‌های بکر و طرح‌های نو است. در توصیف بهشت زیباترین الگوی باغ‌سازی و بوستان‌پردازی را ارائه می‌دهد و حتی دل‌انگیزترین نمونه‌های دکورسازی را می‌آموزد و در بسیاری از هنرها که حتی به ذهن ما خطور نمی‌کند، ممکن است که در قرآن سخنی و درسی در باب آن باشد، همین قابلیت در احادیث هم به چشم می‌خورد. اگر داستان معراج را در مجموعه روایات بررسی کنید، خواهید دید که این داستان یک نمایشگاه عظیم علوی و عرفانی و شرفانی است. داستان معراج از آغاز عروج از مسجدالاقصی تا پایان، به مثابه یک دوره عظیم آموزشی ارائه داده است. رسول خدا از مفاهیم معراج - آن چه مردم قادر به درک و تحمل بوده‌اند - بیان کرده و قطعا بسیاری از مسائل را که از درک مردم بیرون است، بازگو نکرده است.

مجموعه روایات، خود دنیایی از هنر است. زمانی در دانشگاه تهران بحثی در مورد هنر نمایش در قرآن مطرح کردم، برخی استادان فن نمایش گفتند: ما از این همه سخن که قرآن درباره هنر قصه و نمایش و حکایات فنی و



ادبی دارد، شگفت زده شدید! و از این که با وجود این سرمایه عظیم چرا به سوی نمایش و قصه‌نویسی غربی روی داریم بسیار اظهار تاسف کردند و می‌گفتند: «آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد» شده‌ایم! در پایان از باب تذکر و احتیاط به دو آفتی که سراغ هنرمندان می‌آید، اشاره